

بخش علوم سیاسی

دکتر احمد ساعی*

امپریالیسم و مصرف نا کافی: ارزیابی نظریه هابسون

هدف این مقاله ارزیابی اندیشه‌های ج.ا.هابسون^(۱) در زمینه امپریالیسم است. هابسون اولین کسی بود که انگیزه‌های اقتصادی را عامل ظهور و رشد امپریالیسم می‌دانست و بسیاری از اقتصاد دانان و سیاستمداران بعد از وی تحت تأثیر افکار او قرار داشته‌اند.

هابسون در کتاب خود،^(۲) مصرف نا کافی^(۳) را دلیل عمده بیکاری و مشکلات

*- استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۱- روزنامه نگار و اقتصاد دان آماتور انگلیسی John Arkrison Hobson (1858-1940)

2-J.A.Hobson, *Imperialism : A Study* . *Londan* : George Allen and Unwin ,
1938 .

اقتصادی در کشورهای غربی می‌داند و معتقد است که امپریالیسم راهی برای برای از میان برداشتن مشکلات ناشی از مصرف ناکافی بوده است. به عقیده وی، سرمایه داران نمی‌توانند تمامی سهم خود از درآمد ملی را خرج کنند و پس انداز نیز وضعیت آنان را بدتر می‌سازد. بنا بر این، آنها نیازمند سرمایه‌گذاری پس اندازهای خود در بیرون بازار اشباع شده داخل می‌گردند. رقابت بریتانیا و سایر کشورهای سرمایه داری غرب در اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ میلادی، بر محور مبارزه برای کسب بازار سود آور جهت سرمایه‌گذاری می‌چرخیده است.^(۴) این جوهر نظریه امپریالیسم هابسون است. هابسون به منظور بررسی امپریالیسم، حقایق و اطلاعات موجود از سال ۱۸۴۲ تا ۱۹۰۲ را مورد توجه قرار داده، شواهد و آماری در باره تصرف سرزمینها در قاره‌های دیگر جهان به وسیله اروپاییان ارائه می‌دهد.^(۵) وی استدلال می‌کند که در یک دوره ۳۰ ساله (۱۸۷۲-۱۹۰۲)، بریتانیا با ۱۲۰۰۰۰۰ میل مربع مساحت و ۴۰ میلیون نفر جمعیت، زمینهایی به مساحت ۴۷۵۴۰۰۰ میل مربع با جمعیتی در حدود ۸۸ میلیون نفر را تحت سلطه خود در آورده است. آلمان، فرانسه و ایتالیا نیز همانند انگلستان در نیمه دوم قرن ۱۹، به تصرف سرزمینها در قاره‌های دیگر دست زدند.

چاپ نخست این کتاب توسط همین ناشر در سال ۱۹۰۲ صورت گرفت. تام کمپ (Tom Kemp) عقیده دارد که تا پایان جنگ دوم جهانی هیچ کتابی در زبان انگلیسی، به اندازه کتاب هابسون تصویری کامل و دقیق از پدیده امپریالیسم ارائه نکرده است. ر.ک. به :

Tom Kemp , *Theories of Imperialism* (London : Dennis Dobson , 1967), p.

30 .

3-Underconsumption

۴- ر.ک. به :

Peter Hampe , *die ökonomische Imperialismus-theorie-Kritische*

Untersuchungen , Munich : 1976 .

5- Hobson , *op.cit*, p. 15 .

هابسون و پیروان مالتوس

هابسون در فصل سوم کتاب امپریالیسم، نظر پیروان جدید مالتوس^(۶) را (در حمایت از سیاستهای امپریالیستی) مبنی بر اینکه امپریالیسم مفری برای خلاصی از جمعیت اضافی است، رد می‌کند. پیروان مالتوس، توسعه طلبی امپریالیستی را به دلیل آنکه می‌تواند باعث جذب مقداری از جمعیت اضافی بریتانیا گردیده، این جمعیت اضافی را مورد بهره برداری قرار دهد، مطلوب و حتی ضروری می‌دانستند. اینان عقیده داشتند که قدرت باز تولید طبیعت، بی حد و مرز است. مسلط‌ترین نیرو در تاریخ، تمایل جمعیت به شکستن مرزها و یافتن زندگی راحت‌تر و کامل‌تر است. بریتانیا یکی از نقاط پر جمعیت جهان است، ولی جمعیت اضافی آن نمی‌تواند در داخل خود این جزیره مشاغل پر درآمدی به دست آورد. در بازارهای کار، مازاد عرضه نیروی انسانی وجود دارد. بدین ترتیب مهاجرت یک ضرورت اقتصادی است. گروهی که از کشور مهاجرت می‌کنند، غالباً قوی‌ترین و پر انرژی‌ترین مردم کشور هستند و جدایی همیشگی آنها از کشور، زیان جبران‌ناپذیری به بار می‌آورد. اما توسعه طلبی امپریالیستی می‌تواند از این زیان جلوگیری کند؛ چرا که باعث می‌گردد مهاجران، در سرزمینهای خالی از سکنه‌ای که به وسیله امپراتوری بریتانیا تصرف شده و تحت حکومت آن کشور در می‌آیند و یا در سرزمینهایی که بریتانیا سلطه خود را بر ساکنین بومی آنها اعمال می‌کند، ساکن گردند.

هابسون سؤال می‌کند که نظر این گروه تا چه حد برای حمایت از توسعه طلبی اعتبار دارد؟ وی در ارزیابی نظر اینان، بحث خود را ابتدا با این پرسش آغاز می‌کند که: آیا انگلستان دچار مازاد جمعیت است و آیا چشم انداز افزایش بیشتر جمعیت بریتانیا را وادار ساخته تا در جستجوی کار و رفاه بیشتر، به سرزمینهای دیگر برود؟ سپس خود به پرسشهای مذکور پاسخ می‌دهد:^(۷)

بریتانیا در مقایسه با آلمان، هلند و چین، کشوری دارای تراکم زیاد جمعیت نبوده و نیست. در بریتانیا همراه با رشد جمعیت، رشد سریع‌تری در ثروت و قدرت خرید برای

6-Neomalthusians

7-Hobson , *op.cit*, pp. 41-45 .

مواد غذایی و سایر کالاها وجود دارد. اگر چه تخصصهای جدید در صنعت، باعث تراکم شدید جمعیت در پاره‌ای نقاط گردیده که ممکن است به گونه‌ای به رفاه کشور صدمه بزنند، اما این را نمی‌توان به عنوان مازاد جمعیت، به معنای بیشتر بودن جمعیت نسبت به وسایل زیست تلقی کرد. هیچ دلیلی نیز وجود ندارد که ما در آینده از مازاد جمعیت بترسیم. این حقیقت دارد که کارخانه‌های ما و تجارت ما نمی‌توانند مانند گذشته با همان سرعت افزایش یابند، اما جمعیت ما هم در آینده با این سرعت افزایش نخواهد یافت. نگاهی به آمار جمعیت، این مسئله را تأیید می‌کند. بنا بر این، هیچ ضرورتی برای یک سیاست توسعه طلبانه، به منظور خلاصی از مسئله مازاد جمعیت (چه در حال و چه در آینده) وجود ندارد. به علاوه، فرض کنید که این توسعه طلبی برای مهاجرت مازاد افزایش یابنده جمعیت ما ضروری باشد، اما آیا ضروری است که ما بخشی از منابع ملی خودمان را برای تصرف مناطق جدید، به منظور ساکن شدن اینان به مصرف برسانیم؟ هابسون با تکیه بر آمار نشان می‌دهد که کل مهاجرت بریتانیاییها، در صد قابل ملاحظه‌ای از جمعیت این کشور را تشکیل نمی‌دهد و این در صد در دوره توسعه طلبی امپریالیستی نیز کاهش یافته است. از این مهاجرین، کمتر از نیمی از آنان در متعلقات بریتانیا ساکن شده‌اند و در صد بسیار کمی از اینها در سرزمینهای تصرف شده در دوره امپریالیزم جدید ساکن می‌باشند. این حقایق را آمارها تأیید می‌کنند؛ آمار نشان می‌دهد که مهاجرت از سال ۱۸۸۴ تا ۱۹۰۳ به طور نسبی کاهش یافته است.^(۸)

هابسون و حامیان سیاستهای توسعه طلبانه

هابسون پس از حمله به گروهی که معتقدند به منظور یافتن اشتغال و حمایت از مهاجرین بریتانیایی در خارج، بریتانیا باید سیاست توسعه طلبی امپریالیستی را پیش گیرد، به این مسئله می‌پردازد که سرمایه داران مالی که از سرمایه گذاری در خارج سود می‌برند و در داخل اقتصاد نیز از نفوذ سیاسی بسیاری برخوردارند، سیاستهای توسعه طلبی امپریالیستی را از طریق دولتی که حافظ منافع سیاسی است، به مردم بریتانیا

تحمیل می‌کنند.

وی معتقد است که اگر فاصله زمانی بین سالهای ۱۸۴۲ تا ۱۹۰۲ را در نظر بگیریم، در می‌یابیم که سیاست توسعه طلبی امپریالیستی تا چه حد ناخوشایند است؛ چرا که بریتانیا با پی‌گیری چنین سیاستی، تنها توانسته است (با صرف هزینه بسیار زیاد) بازار کوچک، نامناسب و غیر مطمئنی را به دست آورد. اگر این مسئله حقیقت دارد، پس چرا بریتانیا دست به چنین کاری زده است؟ به عقیده هابسون، علت این است که منافع اقتصادی ملت بریتانیا، قربانی منافع اقلیت کوچکی از مردم گردیده که کنترل منابع ملی را در دست دارند و به نفع خود از منابع ملی استفاده می‌کنند. اگر چه امپریالیسم جدید، به نفع ملت بریتانیا نبود، لکن برای طبقات بخصوص و رشته‌های بخصوصی از صنعت سود آور بوده است. اگر هزینه‌های وسیع نظامی، جنگهای پر هزینه، سیاست خارجی خطرناک، کنترل و محدود کردن اصلاحات اجتماعی در داخل بریتانیا، به ملت صدمه زده است، اما منافع پاره‌ای از گروهها، صنایع و مشاغل را افزایش داده است.

هابسون می‌گوید اگر ۶۰ میلیون لیره استرلینگ، حداقل هزینه نظامی دولت در زمان صلح در سال ۱۹۰۵، یا ۲۰۰ میلیون لیره استرلینگ، حداقل هزینه نظامی دولت در زمان صلح در سال ۱۹۳۸ را تحلیل کنیم، می‌بینیم که این مخارج دولت مستقیماً به صندوق چند شرکت بزرگ که به ساختن کشتی جنگی، وسایل حمل و نقل، تجهیزات، پوشاک، مهمات، هواپیما و اتومبیل و ... می‌پردازند، سرازیر گردیده است. این کالاها به وسیله شرکت‌هایی با سرمایه فراوان تولید می‌گردند که مدیرانشان به خوبی از نحوه استفاده از نفوذ سیاسی برای مقاصد اقتصادی آگاه می‌باشند. این گروه امپریالیست‌هایی هستند که سیاست‌های امپریالیستی، منافعشان را افزایش می‌دهد. علاوه بر اینها، صاحبان شرکت‌هایی که برای فروش منسوجات، سخت افزارها، ابزار، ماشین آلات، مشروبات الکلی، توپ و تفنگ در بازارهای جدید (یعنی در سرزمین‌هایی که بریتانیا ضمیمه خود می‌سازد)، با هم رقابت می‌کنند، نیز از سیاست‌های امپریالیستی دولت بریتانیا سود می‌برند. وام‌هایی که دولت بریتانیا به کشورهای تحت حمایت یا تحت نفوذ خود اعطا می‌کند، غالباً به شکل راه آهن، توپ و تفنگ و سایر کالاهایی است که به وسیله شرکت‌های بریتانیایی تولید می‌شوند. ساختمان راه آهن، کانال و سایر خدمات عمومی، ساختمان کارخانه‌ها، بهره

برداری از معدنها، بهسازی کشاورزی در کشورهای جدید، باعث افزایش منافع صنایع کارخانه‌ای می‌گردد و در مالکین آنها انگیزه وفاداری به امپریالیسم را به وجود می‌آورد. مهمترین عامل اقتصادی در امپریالیسم، اثرات مربوط به سرمایه‌گذاری است. رشد روند بین‌المللی شدن سرمایه، بزرگترین تحول اقتصاد در نسلهای اخیر است. هر کشور پیشرفته صنعتی علاقمند می‌گردد که سهم بیشتری از سرمایه‌اش را در خارج از محدوده سیاسی خود، در کشورهای خارجی یا مستعمره‌ها سرمایه‌گذاری کند و در آمد روز افزونی از این منبع به دست آورد. اگر چه آمار دقیقی از در آمد این سرمایه‌گذاریهای خارجی در دست نیست، اما با استفاده از آمار مالیات بر در آمد تا حدودی می‌توان در آمد حاصل از این سرمایه‌گذاریها را محاسبه کرد. آمارها نشان می‌دهند که دوره امپریالیسم جدید در بریتانیا همراه با رشد سریع در آمد حاصل از سرمایه‌گذاریهای خارجی است.

رابرت کیفین و پاره‌ای دیگر از صاحب نظران معتقدند که در آمد حاصل از سرمایه‌گذاری در کشورهای خارجی هیچ‌گاه کمتر از یکصد میلیون لیره در سال نبوده و ارزش این سرمایه‌ها بالغ بر دو میلیارد لیره استرلینگ بوده است.

مسئله مهمی که وجود دارد، این است که بهره حاصل از سرمایه‌گذاریهای خارجی بریتانیا، به مراتب بیشتر از سود حاصل از صدور کالا می‌باشد. علاوه بر این، اگر چه تجارت خارجی و تجارت بریتانیا با مستعمره‌ها و در آمد حاصل از این تجارت افزایش یافته، لکن سهم ارزش واردات بریتانیا که به مصرف در آمد حاصل از سرمایه‌گذاری خارجی رسیده، با سرعت بیشتری افزایش یافته است.

به گفته هابسون، آمار سرمایه‌گذاریهای خارجی، نیروهای اقتصادی مسلط بر سیاست بریتانیا را عیان می‌سازد. هابسون معتقد است که در دوره مورد بررسی، هر سال بریتانیا بیش از پیش به کشوری مبدل گردیده که با سود حاصل از سرمایه‌گذاری در خارج زندگی می‌کند و طبقاتی که از این سودها منتفع می‌گردند، به طور روز افزون انگیزه‌شان برای به کار گرفتن سیاست دولت، منابع مالی دولت و نیروهای دولتی برای توسعه زمینه سرمایه‌گذاری خصوصی و تضمین امنیت این سرمایه‌گذاریها افزایش می‌یابد.

آنچه در این دوره در مورد بریتانیا صادق بود، در مورد فرانسه، آلمان، ایالات متحده و تمامی کشورهای دیگری که در آنها سرمایه گذاری جدید، پس انداز اضافی فوق العاده زیادی را در دست توانگران یا طبقه متوسط قرار داده، نیز صادق است.

هابسون از آشیل لوریا^(۹) اقتصاد دان ایتالیایی نقل قول می کند که اعطای وام به کشورهای دیگر، راه را برای سلطه سیاسی و اقتصادی وام دهند بر وام گیرنده هموار می سازد. مداخله سیاسی و حتی تجاوز نظامی به کشور وام گیرنده غالباً بر اساس عدم توانایی کشور وام گیرنده در باز پرداخت وام و حمایت از منافع مردم کشور وام دهند توجیه می گردد.^(۱۰) هابسون معتقد است سرمایه گذارانی که در سرزمینهای خارجی سرمایه گذاری می کنند و از ریسک سرمایه گذاری خود آگاه هستند، علاقه دارند تا از منابع دولت، برای به حداقل رساندن این ریسک استفاده کنند و بدین ترتیب ارزش سرمایه و بهره سرمایه گذاریشان را افزایش دهند. طبقات سرمایه گذار و سفته باز می خواهند که بریتانیا با تصرف مناطق و سرزمینهای خارجی جدید، مناطق جدیدی برای سرمایه گذاری و سفته بازی سود آور برایشان به دست آورد.

هابسون عقیده دارد که هسته اصلی سرمایه داری بین المللی را چند گروه تشکیل می دهند: سرمایه داران مالی که از سهام و منابع خود برای سفته بازی در بازار پول استفاده می کنند و مؤسسات بزرگ بانکی، دلالتان سهام مؤسساتی که به کار تنزیل اوراق بهادار اشتغال دارند و سازمان دهندگان وام. هابسون می پرسد: «چه کسی می تواند تصور کند که اگر مؤسسه راتچیلد یا مؤسسات وابسته به آن از تأمین هزینه های جنگ از طریق ارائه وام خودداری کنند، این کشور وارد جنگ خواهد شد».^(۱۱)

به نظر هابسون، امپریالیسم سیاستی است که سرمایه مالی برای به دست آوردن سود بیشتر دنبال می کند و برای تحصیل سود بیشتر، دیگران را نیز آگاهانه یا نا آگاهانه به دنبال

9-A . Lorria

۱۰-هابسون، پیشین، به نقل از:

A.Lorria , *The Economic Foundation of Politics* , p. 273 .

11-Hobson , *op.cit*, p. 56 .

خود می‌کشد. وی می‌نویسد :

«با توجه به نقشی که عوامل غیر اقتصادی مانند ناسیونالیسم، ماجراجویی، جاه طلبی سیاسی و غیره در توسعه طلبی امپریالیستی دارند، ممکن است به نظر آید که تصور نقشهای فراوان برای سرمایه مالی، نظر محدودی به تاریخ اقتصاد داشتن است. این حقیقت دارد که نیروی محرکه امپریالیسم عمدتاً مالی نیست، ولی سرمایه مالی اداره کننده موتور امپریالیسم است؛ سرمایه مالی نیرو را هدایت کرده، کار موتور را تعیین می‌کند، اما سوخت موتور نیست و مستقیماً تولید قدرت نمی‌کند. سرمایه مالی روحیه‌های میهن پرستانه را در سربازان، سیاستمداران و بازرگانان به وجود می‌آورد، علاقه‌ای که این نیروها به توسعه طلبی ابراز می‌کنند، اگر چه واقعی و پر قدرت است، نامنظم و کور می‌باشد. منافع مالی، کیفیتهای لازمی را برای تمرکز و محاسبه دقیق دارا هستند که برای عملکرد امپریالیسم ضروری است. سیاستمدار و سرباز و بازرگان ممکن است قدم اول را برای توسعه طلبی امپریالیستی بردارند، ممکن است با آموزش میهن پرستی به توده‌ها، کمک و انگیزه نیاز به توسعه طلبی امپریالیستی بیشتر را در مردم ایجاد کنند، اما عامل تعیین کننده نهایی، قدرت سرمایه مالی است. نفوذ مستقیم اعمال شده به وسیله سرمایه مالی در سیاست، با کنترل اعمال شده به وسیله اینان بر افکار عمومی، از طریق مطبوعات که هر روز بیش از پیش در انحصار اینان قرار می‌گیرد، امکان پذیر می‌شود. سیاست تملک مطبوعات برای آماده سازی عقاید و آرای عمومی در تمام شهرهای بزرگ اروپا وجود دارد. در برلین، وین و پاریس بسیاری از روزنامه‌های با نفوذ در اختیار سرمایه مالی می‌باشند، هدف سرمایه مالی ایجاد سود مستقیم از روزنامه‌ها نبوده، بلکه القای باورها و احساسات به مردم، به گونه‌ای است که سیاست کلی دولت، بازار پول را تحت تأثیر قرار می‌دهد.»^(۱۲)

هابسون و ریشه‌های اقتصادی امپریالیسم

به نظر هابسون، بحث حامیان امپریالیسم برای متقاعد کردن مردم به اینکه توسعه طلبی امپریالیستی یک ضرورت است، بر این پایه مبتنی است که با صنعتی شدن بیشتر اقتصاد، بخش عظیمی از جمعیت بریتانیا در کارخانه‌ها و شهرها به کار اشتغال یافته‌اند، که برای زیستن و ادامه کار به مواد غذایی و مواد خام وارده از خارج نیاز دارند. بریتانیا برای پرداخت در مقابل این واردات، باید قادر به فروش مصنوعات خود در خارج باشد. در خلال سه ربع اول قرن ۱۹، بریتانیا بدون اشکال از طریق توسعه طبیعی تجارت کشورهای قاره اروپا و مستعمره‌هایش (که در همه صنایع کارخانه‌ای و تجارت از بریتانیا عقب مانده‌تر بودند)، می‌توانست این مواد را به دست آورد. تا زمانی که انگلستان انحصار بازارهای جهانی را برای گروه‌های بخصوصی از مصنوعات در اختیار داشت، امپریالیسم یک ضرورت نبود، اما بعد از سال ۱۸۷۰ که برتری صنایع کارخانه‌ای و تجارت بریتانیا به وسیله سایر کشورها و بویژه آمریکا، آلمان و بلژیک دچار اختلال گردید، رقابت روز افزون این کشورها، فروش مازاد تولید کارخانه‌های بریتانیا را به طور سود بخش، با اشکال رو به رو ساخت. هجوم این کشورها به بازارهای بریتانیا و حتی بازارهای پاره‌ای از مستعمرات بریتانیا، مسئله جستجوی بازارهای جدید را برای این کشور ضروری می‌کند. بازارها باید در مناطق توسعه نیافته، بویژه در مناطق حاره‌ای باشند، که در آنها جمعیت فراوانی زندگی می‌کنند و قادرند نیازهای اقتصادی روز افزون و مازاد کارخانه‌های ما را جذب کنند. رقبای بریتانیا نیز به همین دلیل به ضمیمه سازی سرزمینهای دیگر می‌پردازند و بعد از ضمیمه سازی، راه تجاری ما را با این سرزمینها می‌بندند. لذا بریتانیا باید از دیپلماسی و قدرت نظامی برای مجبور ساختن مالکان این مستعمره‌های غیر بریتانیایی به تجارت با خود، استفاده کند. تجربه نشان داده است که سالمترین وسیله برای تضمین و توسعه چنین بازارهایی ضمیمه سازی و تحت الحمایه سازی سرزمینهای دیگر می‌باشد؛ ضمیمه سازی سرزمینهای دیگر برای بریتانیا کاری پر هزینه است و بریتانیا باید به این هزینه به عنوان یک سرمایه گذاری نگاه کند که میوه و حاصل آن در آینده به دست خواهد آمد. بازارهای جدید ممکن است وسیع نباشند، اما می‌توانند منسوجات و محصولات صنایع فلزی بریتانیا را جذب کنند و هنگامی که

بریتانیا به کشورهای آسیایی و آفریقایی با جمعیت وسیع دست یابد، بازرگانی خارجیش به سرعت توسعه می‌یابد.

اما مهمتر از مسئله بازار، فشار سرمایه برای یافتن فرصت سرمایه گذاری در خارج است. سرمایه‌گذارانی که در خارج سرمایه گذاری کرده‌اند، نیز به ضمیمه سازی سیاسی کشورهای که سرمایه‌شان در آنجاست، تمایل بسیار شدیدی دارند. پس اندازه‌های عظیمی که در داخل کشور، وجود داشته و نمی‌توانند در داخل کشور اشتغال سود بخشی به دست آورند، باید در سرزمینهای دیگر به کار گرفته شوند و این به نفع مردم بریتانیاست که این سرمایه‌ها در سرزمینهایی به کار گرفته شوند که می‌توانند بازارهای جدیدی برای تجارت با بریتانیا به وجود آورند. هر اندازه هم که این پویش توسعه طلبی امپریالیستی پر هزینه باشد، برای بقا و پیشرفت بریتانیا ضروری است. اگر بریتانیا این سیاست را کنار گذارده و توسعه جهان را به کشورهای دیگر واگذار کند. اینان می‌توانند تجارت بریتانیا را کاهش داده، بریتانیا را از منافع عرضه مواد غذایی و مواد خامی که مورد نیازش می‌باشد، محروم کنند. بنا بر این، امپریالیسم یک بدیل نیست، بلکه یک ضرورت است.

از نظر اقتصادی، هنگامی که صنعت در یک کشور رشد می‌کند و قدرت تولید اقتصاد افزایش می‌یابد، میان تولیدکنندگان برای فروش کالا رقابت شدید در می‌گیرد، در پی یک دوره رقابت شدید، پویش سریع ادغامها آغاز می‌شود که باعث تمرکز سرمایه گردیده، مقادیر معتنا بهی از ثروت را در اختیار گروه کوچکی از مدیران و اداره کنندگان صنایع قرار می‌دهد. در آمد فراوان این صنایع باعث می‌شود که پس اندازه‌های عظیمی در این صنایع ایجاد گردد که می‌تواند صنایع دیگر را تحت کنترل تراستها در آورده، اما ادغام یا از میان برداشتن پاره‌ای از مؤسسه‌ها و واحدهای تولیدی که دارای کارآیی کمتری هستند، استفاده از سرمایه را محدود می‌کند، بنا بر این، پس اندازی که در جستجوی سرمایه گذاری سود آور است، در داخل اقتصادی که استفاده از این سرمایه‌ها را محدود می‌کند، سریعاً افزایش می‌یابد. آمار و ارقام برای اقتصاد امریکا در فاصله زمانی ۱۹۰۵-۱۸۸۰ نشان می‌دهد که اگر چه افزایش مصرف، مقداری از این سرمایه جدید را جذب کرده، اما نرخ واقعی افزایش پس انداز، به دلیل کاربرد اقتصادی سرمایه موجود،

بسیار بیشتر از افزایش مصرف بوده و قدرت تولید به مراتب بیشتر از قدرت مصرف افزایش یافته است و بر خلاف نظریه‌های اقتصادی، کاهش قیمت‌ها نیز نتوانسته است که مصرف را افزایش دهد.

تمرکزی که بدین شکل در صنایع ایجاد می‌شود، تقاضا برای سرمایه را محدود می‌سازد. بنا بر این، چه پس‌انداز کنندگان و چه صاحبان تراستها باید برای سرمایه‌شان فرصتهای سرمایه‌گذاری دیگری پیدا کنند. در مورد کشوری مانند امریکا، قدرت تولید کارخانه‌ای به اندازه‌ای سریع افزایش یافت که تولید کارخانه‌ها به مراتب بیشتر از تقاضای داخلی بود. کارخانه‌های امریکایی از سرمایه اشباع شده بودند و نمی‌توانستند سرمایه بیشتری را جذب کنند. سلاطین صنعتی و بانکی امریکا در صنایع نفت، فولاد، شکر، راه آهن، بانکداری و غیره با مشکل چگونه خرج کردن پس‌اندازهایشان روبه‌رو شدند. از نظر اقتصادی، اینان دو راه در پیش رو داشتند که هر دو باعث کنار گذاردن سیاست انزوای سیاسی و به کارگیری روشهای امپریالیستی در آینده می‌شد:

۱- به جای تعطیل کارخانه‌هایی که کار آیی‌شان کم بود و محدود کردن سطح تولید برای بالا بردن قیمت‌ها در داخل، اینان می‌توانستند تمامی قدرت تولیدی خود را به کار گرفته، پس‌اندازهایشان را برای افزایش سرمایه مورد استفاده قرار دهند و مقداری از کالاها را با قیمت بالاتر در بازار داخل فروخته، مازاد تولید را به قیمت پایین‌تری در بازار خارج به فروش برسانند.

۲- پس‌اندازهایشان را در خارج از امریکا به کار اندازند و با پرداخت بدهیهای خود به بریتانیا و سایر کشورها، خود را از یک کشور وام‌گیرنده به یک کشور وام‌دهنده تبدیل کنند.

امریکا به دلیل دفاع کشورهای اروپایی از خود به وسیله سیاستهای حمایتی و تعرفه گمرکی و به دلیل اینکه کشورهای اروپایی خود می‌توانستند نیازهای خویش را بر آورده سازند، نمی‌توانست برای کالا و سرمایه‌اش در اروپا بازار پیدا کند؛ بدین علت صاحبان صنایع و سرمایه‌داران مالی امریکایی مجبور شدند که برای به دست آوردن فرصتهای تحصیل سود، به چین، منطقه اقیانوس آرام و امریکای جنوبی امید ببندند. به منظور یافتن بازار برای کالا و سرمایه در مناطق مذکور، به دلیل کنترل مستقیم‌تر و شدیدتری که

سرمایه داران صنعتی و مالی امریکا روی سیاست در این کشور اعمال می‌کردند، اینان قادر شدند که دولت را سریع‌تر در جهت منافع اقتصادی خود حرکت دهند. اما کشورهای اروپایی نیز با همین مسئلهٔ مازاد تولید رو به رو هستند و سرمایه داران، دولتهای اروپایی را نیز به راهی مشابه کشانده‌اند.

به عقیده هابسون، این شرایط اقتصادی، مازاد تولید و مازاد سرمایه است که ریشه اصلی امپریالیسم را به وجود می‌آورد. وی معتقد است که اگر در یک کشور، سطح مصرف افزایش یافته، با قدرت تولید هماهنگ شود، تولید اضافی و سرمایه مازاد در آن کشور وجود نخواهد داشت تا نیاز به پی‌گیری سیاستهای توسعه طلبانه امپریالیستی به منظور یافتن بازار و فرصت سرمایه‌گذاری برای پس‌انداز اضافی باشد. هابسون می‌نویسد:

«اگر توده مصرف‌کننده... استاندارد مصرف را به اندازه‌ای افزایش دهد که سرعت افزایش آن برابر با سرعت افزایش نیروهای مولد گردد، دیگر نه کالای مازادی وجود خواهد داشت که امپریالیسم به منظور یافتن بازار برای آن تلاش کند، و نه سرمایه مازاد».^(۱۳)

هابسون در اینجا معتقد است که تولید کالا، خود قدرت خرید لازم برای جذب کالا را به وجود می‌آورد و به عقیده وی در این نظریه هیچ چیز غیر منطقی نمی‌توان یافت. اگر در یک اقتصاد، مقداری از کالای تولید شده نمی‌تواند مصرف شود، تنها علت ممکن این است که صاحبان قدرت خرید، قدرت خود را به شکل تقاضای مؤثر برای کالاها در نمی‌آورند.

هابسون سپس از خود می‌پرسد: «چرا مصرف نمی‌تواند به طور اتوماتیک سرعت افزایش خود را به سرعت افزایش قدرت تولید برساند؟»، «چرا مصرف ناکافی یا پس‌انداز اضافی وجود دارد؟»^(۱۴) زیرا آشکار است که قدرت مصرف‌گر به کارگرفته شود، برابر قدرت تولید خواهد بود. در آمد حاصل از تولید، به دو بخش تقسیم می‌گردد:

13-Hobson , *op.cit*, p. 81 .

14-Hobson , *op.cit*, p. 820 .۱۴

مصرف و پس انداز، اما بخشی که پس انداز می‌گردد، نیز باعث کاهش قدرت مصرف نمی‌شود؛ زیرا به شکل سرمایه برای تولید کالاهای سرمایه‌ای به کار گرفته می‌شود. اما اگر این پس انداز، بیشتر از مقدار لازم برای سرمایه‌گذاری باشد، به شکل مازاد سرمایه‌ای که برای کمک به مصرف جاری مورد نیاز نیست، تجلی می‌کند، یا بیکار باقی می‌ماند و یا به مصرف سفته بازی می‌رسد. اما چرا باید تمایل به پس انداز بیش از حد وجود داشته باشد؟ چرا باید صاحبان قدرت مصرف، سهم بیشتری را برای پس انداز کنار گذارند؟ چرا نباید فشار نیازهای فعلی با امکان ارضای آنها هماهنگ گردد؟ برای پاسخ گفتن به این پرسشها، ما باید وارد مقوله توزیع ثروت شویم. اگر توزیع در آمد عادلانه می‌بود، اگر در آمد با قدرت مصرف بر اساس نیازها توزیع می‌شد، واضح بود که مصرف با هر افزایش قدرت تولید، افزایش می‌یافت؛ چرا که نیازهای بشری نامحدود می‌باشند و به این دلیل، مازاد پس انداز نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما در جامعه‌ای که توزیع در آمد، هیچ رابطه ثابتی با نیازها ندارد، بلکه به وسیله شرایطی تعیین می‌گردد که به پاره‌ای از مردم قدرت مصرفی بیشتر از نیازشان، و به گروهی دیگر قدرت مصرفی کمتر از حد نیازهای ابتدایی‌شان ارائه می‌کند، مازاد پس انداز می‌تواند وجود داشته باشد.

هابسون برای روشن شدن مسئله، آنگاه بحث زیر را پیش می‌کشد :

«مقدار تولید، به دلیل توسعه ماشین آلات جدید به طور مستمر افزایش یافته است؛ کالاهای تولید شده از دو کانال می‌توانند جذب شوند : مصرف کارگران و مصرف سرمایه داران. به دلیل سیستم مزد رقابتی که از افزایش مزدها جلوگیری می‌کند، مصرف کارگران نمی‌تواند افزایش یابد. اما کانال دیگر، خود شامل دو قسمت مصرف شخصی سرمایه داران و پس انداز است. مصرف شخصی سرمایه داران می‌تواند افزایش یابد، اما به علت اینکه تعداد اینان محدود است، مقدار این افزایش قابل ملاحظه نیست. سرمایه داران، آنقدر مصرف نمی‌کنند که از مازاد تولید جلوگیری کنند. بخش دیگر که می‌تواند بیشتر و بیشتر افزایش یابد، جریان سرمایه جدید یا پس انداز

سرمایه‌داران است و این نیز در حال حاضر قدرت توسعه بیشتر را ندارد» (۱۵). هابسون معتقد است که توزیع غیر عادلانه در آمد، با افزایش در آمد ثروتمندان و کاهش در آمد کارگران، باعث افزایش میل نهایی به پس انداز در ثروتمندان و کاهش مصرف در کل جامعه و افزایش تولید اضافی و سرمایه اضافی می‌گردد.

هابسون نتیجه می‌گیرد که این پیشرفت صنعتی نیست که به گشوده شدن بازارهای جدید و مناطق جدید برای سرمایه‌گذاری احتیاج دارد، بلکه توزیع نامناسب قدرت مصرف (که از جذب کالا و سرمایه در اقتصاد جلوگیری می‌کند) است که نیاز به بازارهای جدید خارجی را به وجود می‌آورد. پس انداز بیش از حد یا مصرف ناکافی ریشه اقتصادی امپریالیسم است.

حال اگر یک نیروی اقتصادی - سیاسی بتواند این پس اندازها یا ثروت اضافی را از صاحبان آنها جدا ساخته، به جریان اندازد یا به شکل مزد بیشتر به کارگران منتقل کند و یا به شکل مالیات به جامعه انتقال دهد (تا این پس اندازهای انباشته شده بتوانند به جای پس انداز، مصرف گردند)، هیچ نیازی به جنگ برای به دست آوردن بازارهای خارجی یا سرزمینهای خارجی برای سرمایه‌گذاری وجود نخواهد داشت. هابسون می‌نویسد: در کشوری مانند بریتانیا که شکمهای گرسنه و خانه‌های بدون وسایل زیست نشان دهنده عدم ارضای نیازهای عادی مردم این کشور است و حداقل $\frac{1}{4}$ از جمعیتش در سطحی پایین‌تر از حداقل معیشت قرار دارند، مسخره است که نیمی از منابع مالی دولت به مصرف جنگ برای تضمین بازارهای خارجی برسد. هابسون اعتقاد دارد که اگر توزیع مجدد در آمد، پس انداز مازاد در جامعه را بین این $\frac{1}{4}$ از جمعیت تقسیم کند، بریتانیا هیچ نیازی به کاربرد سیاستهای تجاوزگرانه امپریالیستی نخواهد داشت. اگر توزیع در آمد به گونه‌ای باشد که تمام طبقات بتوانند، نیازهای خود را بدل به تقاضای مؤثر برای کالاها کنند، مازاد تولید و بیکاری سرمایه و کارگر وجود نداشته، نیازی به جنگ برای به دست آوردن بازارهای خارجی نخواهد بود.

توزیع عادلانه در آمد، با انتقال در آمد طبقه ثروتمند جامعه به طبقات کم در آمد

جامعه (به دلیل اینکه میل نهایی به مصرف در طبقات کم در آمد بیش از میل نهایی به مصرف در طبقات پر در آمد است)، باعث افزایش مصرف و کاهش پس انداز می‌گردد که این به نوبه خود مازاد تولید را از میان برداشته، مشکل سرمایه اضافی را نیز در اقتصاد حل می‌کند. توزیع نامناسب در آمد است که مبارزه برای به دست آوردن بازار و اشتیاق جدید تولید کنندگان برای فروش مقدار بیشتری از کالا را باعث می‌شود. «امپریالیسم میوه و ثمره این غیر عادلانه بودن توزیع در آمد است؛ اصلاحات اجتماعی به شکل افزایش مزد و افزایش مالیات برای طبقه ثروتمند، درمان این درد است. هدف اصلی اصلاحات اجتماعی، افزایش سطح مصرف خصوصی و عمومی برای ملت است؛ به گونه‌ای که مردم را قادر سازد که بتوانند هماهنگ با بالاترین سطح تولید زندگی کنند» (۱۶).

در واقع هابسون چنین می‌پندارد که بدون هیچ تغییری در روابط مالکیت موجود، سهم مزدها در کل تولید می‌تواند با کاهش در آمد حاصل از سرمایه افزایش یابد و اضافه در آمد طبقه سرمایه دار را می‌توان تا زمانی که مشکل مصرف ناکافی از میان برداشته شود، به وسیله مالیاتها از آنان گرفت.

بنا بر این، آنچه که هابسون از آن انتقاد می‌کند، سرمایه داری نیست، بلکه اختلالی است که در سرمایه داری به وجود آمده و سرمایه داری را به سوی توسعه طلبی در خارج برای خلاصی از شر مازادهایی می‌کشاند که نمی‌توانند مصرف کننده‌ای در داخل کشور بیابند. اشکال در روابط تولیدی نیست، بلکه در توزیع نادرست است. اگر سرمایه داران می‌توانستند درک کنند که منافع واقعی آنها در چیست، سیاستهای امپریالیستی را کنار گذارده، برنامه‌ای را که هابسون پیشنهاد کرده، در پیش می‌گرفتند.

هابسون در بررسی ریشه‌های اقتصادی امپریالیسم نشان می‌دهد که ارزش اقتصادی تجارت با مستعمرات، در مورد بریتانیا بیش از حد تخمین زده شده و تصرف سرزمینهای جدید باعث افزایش تجارت نشده است. در این بحث هابسون، نظری ویژه در باره نقش تجارت خارجی در اقتصادهای سرمایه داری دارد که شایسته است مورد

بررسی قرار گیرد. هابسون شاید یکی از اولین اقتصاد دانانی است که به این مسئله اشاره می‌کند که با افزایش در آمد سرانه در جوامع پیشرفته، بخش بزرگی از فعالیتهای اقتصادی، در خدمات شخصی و حرفه‌ای، مانند حمل و نقل و توزیع یا بخش خدمات، متمرکز می‌گردد. با توجه به این مسئله، وی انتظار دارد که سهم بازرگانی خارجی از کل فعالیتهای اقتصادی کاهش یابد. اگر چه هابسون ضرورت پاره‌ای از بازارهای خارجی را برای بریتانیا قبول دارد، اما تصور می‌کند که اگر اهمیت تجارت خارجی کاهش یابد، به نفع بریتانیا خواهد بود. وی می‌نویسد :

«... اگر انقلاب صنعتی در انگلستانی اتفاق می‌افتاد که در آن دسترسی تمام طبقات به زمین، آموزش و قانون برابر بود، تخصص در کارخانه‌ها کمتر اهمیت داشت و تجارت خارجی نیز از اهمیت کمتری برخوردار می‌بود. استاندارد زندگی برای همه بالاتر بوده، نرخ جاری مصرف ملی می‌توانست برای مقدار بیشتری از سرمایه خصوصی و عمومی، اشتغال سود بخش فراهم آورد» (۱۷)

نادرستی این نظر هابسون در این فرضیه است که وی تصور می‌کند انقلاب صنعتی در انگلستان می‌توانست بدون انباشت و تمرکز سرمایه در دست گروه کوچکی از مردم و در نتیجه به وجود آمدن یک طبقه پرولتاریا، به وقوع بپیوندد. اگر تمام طبقات، دسترسی برابر به زمین داشتند، دیگر به سختی می‌توانست پایه و اساسی برای صنعتی شدن وجود داشته باشد و به وضوح متوسط سطح در آمد نمی‌توانست به اندازه‌ای که در زمان هابسون بود، برسد. در این صورت، انگلستان یک کشور تولید کننده مواد اولیه کشاورزی باقی می‌ماند که با نرخ افزایش جمعیتی که داشت، سطح زندگی افراد لزوماً نمی‌توانست افزایش یابد.

هابسون در تحلیل اقتصادی امپریالیسم، آشکارا چند نکته معتبر را ارائه می‌کند، اما در این تحلیل مرتکب اشتباههایی نیز می‌شود. در واقع، وی در کتاب خود، روابط تولیدی سرمایه داری را در نظر نمی‌گیرد و انتقاد خود از امپریالیسم را روی توزیع در آمد متمرکز کرده و امیدوار است که توزیع در آمد را از طریق سیاستهای مالی و اجتماعی

تغییر دهد. وی پایه و اساس تاریخی انباشت سرمایه داری را درک نکرده است، بنا بر این نمی‌تواند دریابد که وضعیت توزیع در آمد، ناشی از پویشهای سرمایه داری است. هابسون می‌خواهد روابط توزیع در نظامهای سرمایه داری پیشرفته را تغییر دهد، اما در عین حال، روابط تولید سرمایه داری را آن گونه که باید، رد نمی‌کند و نمی‌تواند به طور منطقی، قانون توزیعی را که این روابط تولید از آن پشتیبانی می‌کنند، رد کند. قبول ضمنی و غیر صریح اعتبار سود شخصی و سایر درآمدهایی که از سرمایه و ثروت ناشی می‌شوند، باعث ایجاد تضادی می‌شود که تنها می‌تواند با درخواست اخلاقی برای انجام اصلاحات در سرمایه داری از میان برداشته شود. این درخواست، بدون جواب می‌ماند؛ زیرا در چارچوب نظام سرمایه داری انجام می‌گیرد.

عده‌ای تصور کرده‌اند که نظریه مصرف ناکافی هابسون، وی را به موضع مارکسیستها نزدیک‌تر کرده است، اما این تنها یک برداشت بسیار سطحی است. مارکس با وجود پافشاری برخی از پیروانش، در روزگار خود از نظریه‌های مصرف ناکافی که با نظریه هابسون تفاوت بسیار کمی دارند، انتقاد کرده است؛ مارکس در مورد نظریه بحرانهای اقتصادی نوشته است:

«نادرست است بگوییم که بحرانها را قدرت مصرف مؤثر یا کمیابی مصرف کننده مؤثر به وجود می‌آورند. نظام سرمایه داری غیر از مصرف مؤثر، شیوه مصرف دیگری نمی‌شناسد. اگر کالاها غیر قابل فروش هستند، تنها این معنی را می‌رساند که برای آنها خریدار مؤثری یافته نشده است (زیرا کالاها در تحلیل نهایی برای مصرف فردی یا تولیدی خریداری می‌شوند). اما اگر ما بخواهیم این مهمل بافی نادرست را با اظهار اینکه طبقه کارگر سهم بسیار کوچکی از آنچه خود تولید می‌کند، به دست می‌آورد و یا اینکه این پلیدی را می‌توان با دادن سهم بیشتر به کارگر، از میان برداشت، توجیه کنیم، در جواب این اظهار نظر می‌توانند به ما پاسخ دهند که بحرانها همواره در پی دوره‌هایی اتفاق افتاده‌اند که در آنها مزد طبقه کارگر افزایش یافته و کارگر سهم بیشتری از

تولید مصرف شده را دریافت کرده است.^(۱۸)

بی شک این مسئله که هابسون به طور مستقل و بر خلاف جریان تفکرات اقتصادی معاصرش، پاره‌ای از تضادهای امپریالیسم را آشکار ساخته، به کار وی ارزش بسیاری می‌دهد. اما وی قادر به قدم فراتر گذاردن از ذهنیاتش نگردیده و این مسئله تحلیل وی را ناقص و یک جانبه ساخته است و هنگامی که به مسئله درمانهای پیشنهادی وی می‌رسیم، آنها را تا حدی گمراه کننده می‌یابیم. هابسون در نوشته‌های بعدی خود کاربرد نظریه‌اش را توسعه داده، آن را کامل تر می‌سازد. اما مفهوم اساسی نظریه وی تغییر نمی‌کند و در مقدمه‌ای که در سال ۱۹۳۸ برای کتاب امپریالیسم نوشته است، هنوز هم در این باره صحبت می‌کند که سود سریع تر از مزد و تولید سریع تر از مصرف افزایش می‌یابد. در این زمان، وی بیشتر ترجیح می‌دهد که در باره پس انداز بیش از حد و نه مصرف غیر کافی سخن گوید. وی نوشته است :

«نظریه من این است که نظامی که در تمامی کشورهای پیشرفته برای تولید و توزیع ثروت وجود دارد، به نقطه‌ای رسیده است که نا برابری در توزیع، رشد نیروهای مولد را در آن متوقف ساخته است، سهم روز افزونی که از تولید به شکل سود، بهره، اجاره و غیره برداشته می‌شود، باعث پس انداز بیش از حد می‌گردد و پس انداز بیش از حد، تمایل به افزایش قدرت تولیدی بیشتر از افزایش قدرت خرید کالای مصرفی دارد. انگیزه پس انداز بیش از حد، غالباً به وسیله عدم توانایی دریافتن استفاده سود بخش به شکل خرید ماشین آلات و غیره محدود می‌گردد، اما پس انداز بیش از حد، از سوی دیگر در جستجوی بهره برداری از قدرت سیاسی برای یافتن مستعمره‌ها و تحت الحمایه‌ها و سایر مناطق برای توسعه طلبی امپریالیستی، تبدیل به یک سیاست ملی آگاهانه و ضروری می‌گردد».^(۱۹)

اما ایرادهایی که به تحلیل اقتصادی هابسون از امپریالیسم وارد است، ارزش و اهمیت کار او را کاهش نمی‌دهد. به دلیل اینکه تحلیلهای وی در یک چارچوب وسیع

Kemp , *op.cit*, p. 36.

۱۸- به نقل از :

19-Hobson , *op.cit*, "Introduction", pp. Xii-Xiii .

جامعه شناسی قرار دارد، ما نمی‌توانیم ارزش کار وی را نادیده بگیریم. وی در مخالفت با بحث ایدئولوگهای حامی امپریالیسم در اواخر قرن ۱۹، با اشاره به تقسیم بندی وسیع امپریالیسم، بویژه رابطه آن با تحولات اقتصادی و اجتماعی و ریشه یابی اثرات آن در کشورهای مستعمره، بسیار موفق است. ضعف اصلی کار هابسون شاید در تمایل وی به محدود ساختن مفهوم امپریالیسم به روابط بین کشورهای پیشرفته و کشورهای تحت کنترل آنها، بویژه کشورهایی در مناطق حاره و نیمه حاره می‌باشد. بدین جهت، وی اهمیت «امپراتوریهای غیر رسمی» را که تنها از طریق سرمایه گذاری با کشورهای دیگر ارتباط می‌یابند، در نظر نمی‌گیرد. به طور کلی، این قوت کار او را می‌رساند که قادر است رابطه بین نیروهای اقتصادی و سیاسی را مشخص کرده، نشان دهد که این نیروها چه مقدار عقیده، احساسات و توانایی را به طور ماهرانه به خدمت گرفته‌اند.

«ای.ای. نمرز» عقیده دارد که هابسون در نظریه خود نقش بسط پول را به عنوان خلق کننده تقاضا و همچنین نقش نرخ بهره را در از میان برداشتن مازاد سرمایه در نظر نمی‌گیرد.^(۲۰) وی معتقد است که سیستم بانکی با انتشار پول اضافی می‌تواند برای مازاد تولید، تقاضای اضافی به وجود آورد، اما او اشاره نمی‌کند که پول اضافی چگونه باید بین مردم توزیع گردد تا مصرف را در جامعه افزایش و پس انداز را کاهش دهد. در جامعه‌ای که توزیع در آمد در آن غیر عادلانه بوده، گرایش نهایی به مصرف ثروتمندان پایین است، انتشار پول اضافی به وسیله دولت، اگر قرار است از طریق افزایش هزینه دولت به جریان افتد، باعث افزایش نسبی پول در دست ثروتمندان می‌گردد و مسئله مازاد تولید و مازاد سرمایه را تشدید می‌کند. تغییرات نرخ بهره چگونه می‌تواند مشکل مازاد تولید و سرمایه اضافی را از میان بردارد. کاهش نرخ بهره در داخل اقتصاد، در صورتی می‌تواند با ایجاد انگیزه سرمایه گذاری در داخل، سرمایه مازاد را جذب کند که مازاد تولید وجود نداشته باشد. در صورتی که مازاد تولید در اقتصاد وجود داشته باشد، سرمایه یا پس انداز برای به دست آوردن بهره بیشتر به سوی سرزمینهای خارجی

20-E.E.Nemmers , *Hobson and Underconsumption* (Amsterdam : North Holland Publishing House , 1956) , pp. 38 , 43 , 48 .

حرکت خواهد کرد. افزایش نرخ بهره نیز در اقتصاد با کاهش سرمایه گذاری، اگر چه تا حدی مسئله مازاد تولید را حل می‌کند، اما با کاهش تقاضا برای پس انداز، مشکل وجود سرمایه اضافی را تشدید می‌نماید.

ا.ج.پ. تایلور این بحث را مطرح می‌کند که آیا تحلیلهای هابسون از سرمایه داری بین‌المللی یک تصویر حقیقی از زمان خود او یا تصویری از زمان ما را ارائه می‌کند؟^(۲۱) وی معتقد است که صدور سرمایه قطعاً یک ویژگی اساسی زندگی اقتصادی بریتانیا در ۵۰ سال قبل از ۱۹۱۴ بوده است، اما به نظر می‌رسد که از نظر صدور سرمایه مهمترین دوره، دوره‌های قبل و بعد از دوره امپریالیسم مورد نظر هابسون بوده است، به عقیده تایلور، هابسون در یک جدول نشان می‌دهد که افزایش قابل ملاحظه‌ای در سرمایه گذاری بریتانیا در خارج وجود داشته و در جدول دیگر نشان می‌دهد که سرزمینهای تحت سلطه بریتانیا نیز افزایش یافته‌اند، وی سپس نتیجه‌گیری می‌کند که اولی علت به وجود آمدن دومی است، اما آیا واقعاً چنین بوده است؟ اگر چه بین این دو همبستگی آماری وجود داشته، اما همبستگی به معنی وجود رابطه علت و معلولی نمی‌باشد.

اگر فرصت برای سرمایه گذاری، انگیزه امپریالیسم بریتانیا بوده، ما باید شواهدی در این باره در سخنان امپریالیستهای بریتانیایی یا در نامه‌ها و سخنرانیهایشان بیابیم، اما چنین نیست؛ این امپریالیستها در باره به دست آوردن بازارهای جدید و فرصت برای مهاجرت پاره‌ای از مردم بریتانیا، صحبت کرده‌اند. انگیزه امپریالیسم بریتانیا قدرت بوده است و نه سود. به نظر می‌رسد که انتقادهای تایلور از هابسون زیاد مستدل نیست. آیا هدف از تقویت امپراتوری چیزی غیر از غارت منابع کشورهای ضعیف‌تر جهان بوده است؟ آیا امپراتوری بریتانیا صرفاً قدرت را برای خود قدرت می‌خواسته است؟

مایکل بارات براون در کتاب خود «بعد از امپریالیسم»^(۲۲) معتقد است که ظاهراً حوادث، تحلیل هابسون را تأیید می‌کنند. بعد از شکوفایی کوتاه مدت سرمایه گذاری در

21-A.J.P.Taylor , *Englisman and Others* (London : Hamidh Hamilton , 1956) , pp. 76 - 80 .

22-Michael Barat Brown , *After Imperialism* , London : Heinemann , 1968 .

داخل طی سالهای آخر قرن ۱۹، سرمایه‌گذاری داخلی کاهش یافت و افزایش شدیدی در سرمایه‌گذاری در خارج به وجود آمد که در سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۰۵ به اوج خود رسید.

در ۱۹۱۳، سرمایه‌گذاری سالیانه خارجی بیش از سرمایه‌گذاری سالیانه داخلی شده، کل سرمایه بریتانیایی در خارج، حدود $\frac{1}{3}$ کل سرمایه داخلی بود. علت این تمایل به سرمایه‌گذاری در خارج، نرخ بالای بازده سرمایه‌گذاری در خارج بوده که باعث شده است تا بازده سرمایه‌گذاری در داخل که در حال کاهش بود، ثابت باقی بماند. اما هنوز هم ارتباط بین سرمایه‌گذاری و توسعه طلبی امپریالیستی روشن و مشخص نیست. حقیقت این است که هیچ افزایش نسبی در سرمایه‌گذاری خارجی در جهت امپراتوری، بعد از اضافه شدن وسیع سرزمینها به امپراتوری در دهه ۱۸۸۰، وجود ندارد.

افزایش اصلی در سرمایه‌گذاری متمایل به امپراتوری، طی دهه ۱۸۸۰ در استرالیا و کانادا صورت گرفته است. بعد از سال ۱۸۹۰، بجز رونق سرمایه‌گذاری در آفریقای جنوبی، جریان اصلی سرمایه‌گذاری به سوی سرزمینهای مستقل و در حال توسعه امریکای شمالی، اقیانوسیه و اروپا بوده است و مستعمره‌های جدید بریتانیا در آسیا و آفریقا، بجز آفریقای جنوبی، تقریباً برای توسعه خود سرمایه‌ای از بریتانیا دریافت نکرده‌اند، حتی سرمایه جذب شده به وسیله اینها کمتر از ۵ درصد کل بوده است. از این گذشته، بعد از سال ۱۸۸۰ سهم مستعمره‌ها از صادرات محصولات بریتانیایی به هیچ وجه افزایش نیافته بود. افزایش اصلی صادرات بریتانیا بعد از سال ۱۹۰۴ به کشورهای کشاورزی اروپا، همچون روسیه که صنعتی شدن را آغاز کرده بود یا به ژاپن که در راه صنعتی شدن بود و یا به امریکای لاتین، مربوط بوده است. در واقع آمار و ارقام نشان می‌دهند که سرمایه‌گذاری و امپراتوری به شکلی که هابسون تصور کرده با هم مرتبط نبوده‌اند و هابسون وضعیت موجود «رودز»^(۲۳) در آفریقای جنوبی را به همه جا تعمیم داده است.

هابسون و مسئله تأمین مالی هزینه‌های امپریالیسم

هابسون در کتاب خود کوشش کرده است تا اثر سیاستهای امپریالیستی را بر مالیه عمومی، یعنی در آمد و هزینه‌های دولت روشن سازد. وی می‌گوید که حامیان امپریالیسم، یعنی سرمایه داران برای تضمین منافع اقتصادی خود در خارج از کشورشان به دولت نیاز دارند. هنگامی که دولت، تحت نفوذ اینان در می‌آید، سیاستهای امپریالیستی به شدت بر هزینه‌های دولت و مالیاتها اثر می‌گذارد.

آمار هزینه‌های دولت بریتانیا نشان می‌دهد که حدود $\frac{2}{3}$ از درآمدهای دولت به مصرف هزینه‌های نظامی و نیروی دریایی و بازپرداخت وامهای نظامی رسیده، $\frac{1}{3}$ باقی مانده نیز به مصرف آموزش و خدمات رفاهی دیگر می‌رسد. از ۱۹۰۴ تا ۱۹۳۱ مخارج نظامی و نیروی دریایی بریتانیا سریع‌تر از کل هزینه‌های دولت (از بازرگانی خارجی و از در آمد ملی) افزایش یافته است. در سال ۱۸۷۵، مخارج نظامی $\frac{24}{5}$ میلیون لیره از ۶۵ میلیون لیره کل هزینه‌های دولت بود، در حالی که در ۱۹۰۳، مخارج نظامی ۷۹ میلیون لیره از کل ۱۴۰ میلیون لیره هزینه‌های دولت بوده است. رشد هزینه‌های نظامی و نیروهای دریایی از ۲۵ به ۷۹ میلیون لیره در خلال کمتر از ۲۵ سال، یک حقیقت مهم در باره منابع مالی امپریالیسم را آشکار می‌سازد. گروههای مالی، صنعتی و حرفه‌ای که هسته اصلی امپریالیسم هستند، از قدرت سیاسی برای خرج کردن منابع مالی دولت، به منظور بهبود بخشیدن به وضع سرمایه‌گذاری در تولیدات نظامی، زمینه‌های جدید برای سرمایه‌گذاری و یافتن بازارهای سود بخش برای مازاد تولیدشان استفاده می‌کنند.

ریشه اقتصادی امپریالیسم، تمایل منابع مالی و صنعتی سازمان یافته به تضمین وجود و توسعه بازارهای خصوصی، به منظور مازاد تولید و سرمایه اضافی‌شان، با استفاده از منابع و نیروی دولت است. جنگ، نظامی‌گری و سیاست خارجی امپریالیستی، ابزار رسیدن به این هدف هستند. پی‌گیری این سیاستها باعث افزایش هزینه‌های دولت می‌شود. اگر قرار بود که امپریالیستها این هزینه‌ها را از جیب خود به صورت مالیات بر در آمد و ثروت پردازند، این بازی برایشان سود آور نمی‌بود. اما اینان باید راهی برای انتقال این هزینه‌ها به دوش مردم بیابند. بنا بر این، باید مالیات غیر مستقیم بر کالاهایی که تقاضا برایشان غیر حساس بوده، مورد مصرف توده مردم هستند، بسته شود. مالیات غیر

مستقیم، بخصوص از نوع مالیات کالاها، نه تنها مخارج سیاستهای امپریالیستی را با مالیات گرفتن از توده مردم تأمین می‌کند، بلکه با حمایت از سرمایه داران داخل در مقابل رقابت خارجی، توانایی اینها را در فروش کالا با قیمت بیشتر در داخل افزایش می‌دهد از این جهت نیز به طبقه امپریالیست سود می‌رساند. اما سیاستهای حمایتی تنها روش مالی مناسب امپریالیسم نیست. در هر زمان معین، محدودیتی برای حجم هزینه‌های جاری که می‌توانند با مالیات گرفتن از مصرف‌کننده تأمین شوند، وجود دارد. سیاست امپریالیسم برای مؤثر بودن، نیاز به هزینه کردن مقادیر معتناهی برای جنگ و تجهیزات نظامی دارد. این هزینه‌ها را نمی‌توان با مالیات تأمین کرد. اینها هزینه‌های سرمایه‌ای هستند که باید از منابع دیگری تأمین گردند؛ منبع دیگر برای تأمین هزینه جنگ و تجهیزات نظامی، قرضه ملی است. بنا بر این؛ انتشار اوراق قرضه ملی یک ویژگی طبیعی و سیاست مالی تحصیل شده از طرف امپریالیسم است. مانند سیاستهای حمایتی، قرضه ملی نیز مقصود دو گانه‌ای را برآورده می‌سازد. اول، وسیله‌ای برای گریز از مالیات گرفتن از درآمد و ثروت است و دوم، شکل مناسبی برای سرمایه‌گذاری پس اندازهای بیکاری است که در انتظار اشتغال سود آور هستند. پس، افزایش روز افزون قرضه ملی، نه تنها نتیجه ضروری هزینه‌های امپریالیستی است، بلکه برای طبقات امپریالیست در آمد نیز ایجاد می‌کند.

هابسون عقیده دارد که امپریالیسم با جنگها و مخارج نظامیش به طور غیر قابل انکاری مسئول رشد وامهای کشورهای قاره اروپاست، در حالی که شکوفایی صنعتی در بریتانیا و انزوای امریکا، این ملل بزرگ را قادر ساخته است تا از تأثیرهای رقابت مخرب در دهه (۱۸۹۰-۱۹۰۰) فرار کنند. اما این دوره، دیگر به پایان رسیده است و به نظر می‌رسد که هر دو این کشورها به طور نامحدودی در گیر سیاستهایی امپریالیستی خواهند گشت و در چنگال طبقات وام‌دهنده پول (یا در لباس امپریالیستها و یا در لباس میهن پرستان) گرفتار خواهند شد.